

لا پیش خواران

«در بچه‌ای به تاریخ معاصر ایران» از طریق مجموعه مقالات

نظر به وقایع اتفاقیه با قلم‌های متفاوت

■ شاهد توحیدی

انثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، همانگونه که از نام آن پیداست، کوشیده است تا «در بچه‌ای به تاریخ معاصر ایران» بگشاید.

این نظر به پیشینه کشورمان، از طبقه مجموعه‌های از مقالات و از سوی شماری از تاریخ‌پژوهان صورت گرفته است. پژوهش مزبور از سوی ابوالفتح مؤمن انجام شده و انتشارات سوره مهر، آن را به زیور طبع آراسته است. تاز نمای ناشر در بازنمایی محتوای این کتاب، نکات بی آمده را از نظر دور نداشته است: «تاریخ ایران از فراز و فرودهای بی‌شماری برخوردار است. در این میان تاریخ معاصر دارای اهمیت ویژه‌ای است زیرا نه تنها باعث تغییر و تحول اساسی در ایران، بلکه موجب تحول و نگرش در سیاست، فرهنگ و... در دنیای معاصر، به ویژه خاورمیانه و کشورهای اسلامی شده است. اما در مورد خود جامعه ایران، از منظر تغییر و تحولات داخلی، نباید از اوضاع سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی گوشه و کنار این مرز و بوم، در چارچوب جغرافیایی- سیاسی کشور غافل شد، چون با چیدمان درست حوادث و رویدادهای ملی و محلی در کنار همدیگر، این پازل – که تاریخ معاصر ایران است – کامل می‌شود. براین اساس، در تدوین و پژوهش تاریخ ایران، نباید از رویدادهای محلی

در پیوند با وقایع ملی و چهره‌های منطقه‌ای و ویژگی‌های هر یک از نواحی ایران چشم پوشید. در این پژوهش به این مهم توجه شده، تا این تأثیر و تأثر متقابل مورد بازخوانی و کاوش قرار گیرد و اضلاع مثلث تاریخ معاصر ایران، به طور نسبی کامل شود. به عبارت دیگر در این مجموعه سعی



Jimmy کارتر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا و هلموت اشمیت صدر اعظم وقت آلمان، در حال گفت‌وگو در حاشیه اجلاس گوادلوپ

شده است، تا شمای کلی از تاریخ کشورمان ترسیم و به مخاطب چوینده ارائه شود...».
در یکی از مقالات این مجموعه، نوشتاری به نام «شب‌های گوادلوپ» درج شده است. در بخشی از این مقال می‌خوانیم: «در آستانه برگزاری کنفرانس گوادلوپ، سران کشورهای آمریکا، آلمان، انگستان و فرانسه، به وسیله نمایندگان سیاسی خود و فرستادگان ویژه، در جریان اوضاع ایران قرار داشتند. آنان به این حقیقت پی برده بودند که روند اوضاع شائسی برای پهلوی دوم باقی نگذارد و هم از این روی، باید برای آینده تصمیمی اساسی اتخاذ می‌کردند. مفصل‌ترین این گزارش‌ها، اطلاعاتی است که نماینده ویژه ژیسکار دستن ارائه می‌شود. از آنجایی که گزارش‌های راتول دلا، سفیر فرانسه در ایران، نتوانسته بود اعتماد ژیسکار دستن را جلب کند، وی نماینده ویژه‌ای به ایران اعزام کرد. او در این باره می‌گوید: حدسیات او (راتول دلا)، دربار‌ه ایران دبینانه بود. در گزارش‌های او می‌خواندیم که خروج شاه از ایران با وجود حمایت ارتش، اجتناب‌ناپذیر است. به عقیده او، هیچ فرمول سیاسی برای جانشینی شاه وجود نداشت. بیم آن می‌رفت که کمونیست‌ها که تنها تشکیلات منظم سیاسی ایران را در اختیار داشتند، با حمایت شوروی در همسایگی شمال ایران، قدرت را به دست گیرند. من علاقه‌مند بودم قبل از تشکیل کنفرانس سران در گوادلوپ – که برای اوایل ژانویه پیش‌بینی شده بود- مستقیماً از نظریات شاه اطلاع حاصل کنم. ظاهر اسفیر ما در تهران، امکان برقراری تماس مستقیم و گفت‌وگوی رو در رو با شاه را نداشت. من تصمیم گرفتم، میشل پونیا توسکی را به عنوان نماینده شخصی خود به تهران بفرستم... او شاه را به خوبی می‌شناخت و قبلاً دو بار با وی ملاقات کرده بود. بنابراین می‌توانست در گفت‌وگوی خود با شاه، از اعتماد او برخوردار باشد...».

■ نیما احمدپور

روزهایی که بر ما می‌گذرد، تداعی گر سالروز شهادت دبیر کل اسبق حزب الله، علامه سیدعباس موسوی است. در دوره‌ای که همچنان سوگوار علامه شهید سید حسن نصرالله و چشم به راه تشییع پیکر یاک او هستیم، سخن گفتن از سیره و کارنامه سلف صالح او، می‌تواند به هنگام الهام بخش باشد. مقال بی آمده با استناد به روایات برخی مصاحیان آن بزرگ، به رشته تحریر در آمده است. امید آن که تاریخ پژوهان محور مقاومت و عموم علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید. ■■■

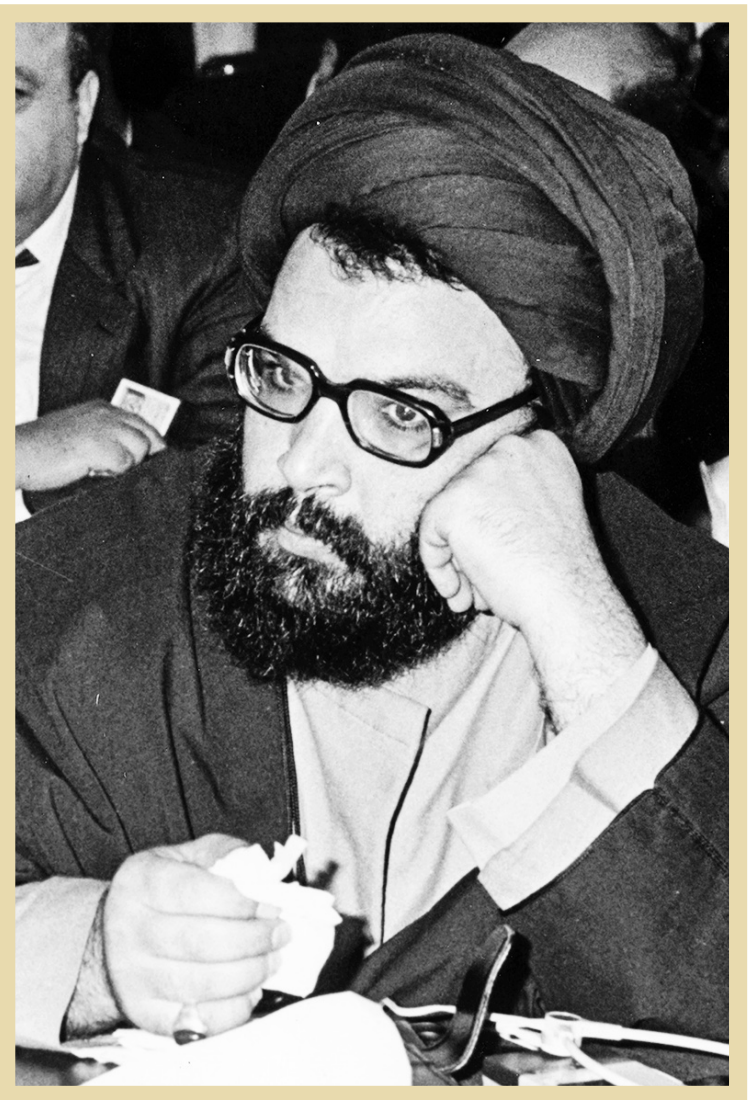
■ او تقوا و متانت را، با هوش و شجاعت جمع کرده بود

در آغاز سخن به هنگام است که بر خصال و ویژگی‌های علامه شهیدسید عباس موسوی، گذری داشته باشیم. در این خصوص بازخوانی بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در اسفندماه ۱۳۷۰، وافی به مقصود و روشنگر می‌نماید:

«به نظر من، آنچه برای شهید عزیزمان آقای سیدعباس موسوی پیش آمد، بهترین سرانجامی است که برای یک مجاهد فی سبیل الله، ممکن است پیش بیاید. برای کسی که در راه خدا تلاش می‌کند، بهتر از این نمی‌شود چیزی را فرض کرد. ما هم همین آرزو را داریم اما ایشان موفق شد و زودتر به مقصد رسید. البته فقدان ایشان برای ما مصیبت است و برای صحنه‌لبنان و به‌خصوص حزب‌الله، یک قربانی دادن در راه خداست. مرحوم شهیدسید عباس موسوی، شخص برجسته‌ای بود. در او، خصوصیات بسیار خوبی باهم جمع شده بود. دین، تقوا و متانت را باهوش و شجاعت همراه کرده بود. ما فداکاری او را، در صحنه‌لبنان تجربه کرده بودیم. ما

در آن زمان، در آن خانه دور هم جمع شدند. امام

مر حوم حسین شیخ الاسلام: «از همسر شهید موسوی پرسیدم: از این نمی ترسید که به جبهه بروید و شهید شوید؟ او گفت: من از خدا خواسته‌ام که اگر قرار باشد سیدعباس شهید شود، با هم شهید شویم... و همین‌طور هم شد. روزی که ماشین شهید موسوی مورد اصابت موشک قرار گرفت، هم راننده و هم محافظ او توانستند خودشان را نجات بدهند، ولی سید، همسرش و پسرشان شهید شدند!...»



علامه شهید سید عباس موسوی

او که عرفان و جهاد را در هم آمیخت

«سید» مالک قلب‌های مردم بود ورنج‌شان را برطرف می‌کرد

در اینجا، خودمان از نزدیک، جوش و خروش و هم و غم او را برای مسئله‌لبنان لمس کرده بودیم. من آن روزهای سخت و محنت‌بار درگیری‌های داخلی لبنان را فراموش نمی‌کنم که ایشان اینجا پیش ما آمد و تقریباً هفت ساعت با ما در یک جلسه نشست، برای اینکه به نتیجه برسیم و من می‌دیدم که چقدر ایشان پرخروش و مهتم به مسائل مردم و مجاهدان بود. خداوند او را رحمت کند و با اولیایش محشور نماید و به این مظلومیتی که علاوه بر شهادت برای او پیش آمد، اجر وافی به او و به کسانش بدهد. من به خانواده، کسان، دوستان و والدین آقای موسوی، به خاطر شهادت ایشان و همسر و فرزندشان، مجدداً تریبک و تسلیت می‌گویم...».

■ امام صدر گفت: او یک کودک عادی نیست! شخصیت‌های بزرگ و احیاگر، از دوره کودکی و نوجوانی متفاوت و برخوردار از نبوغ بوده‌اند. این امر درباره شهید سیدعباس موسوی نیز صدق می‌رفاوت. داشته است. روایاتی که لیلا موسوی، خواهر دبیر کل فقید حزب‌الله، در باره او به تاریخ سپرده است، شاهی‌ی بر این مدعاست:

«سید عباس علاقه زیادی به سرنوشت فلسطین داشت و از نوجوانی دلش می‌خواست، در کنار رزمندگان فلسطینی با اسرائیل بجنگد! کودک بود که با انقلابیون فلسطینی رابطه پیدا کرد و به سفارش آنها، به اردوگاه آموزش نظامی رفت. در آنجا در هنگام انجام تمرین‌ها، از ارتفاع بلندی سقوط کرد و پایش شکست! پدرم با خبر شد و او را به بیمارستان برد و درمان سید، مدتی طول کشید. روزی که توانست راه برود، پدرم او را با خودش به منزل یکی از دوستانش در محله اوزاعی در جنوب بیروت برد. در آن روز امام موسوی صدر و اعضای انجمن هاشمی، در آن خانه دور هم جمع شدند. امام



علامه شهید سید عباس موسوی، همسر و فرزندش

سیاسی و فرهنگی امام موسی صدر شرکت می‌کرد و سیدعباس را هم، معمولاً با خود به این جلسات می‌برد. سیدعباس از این طریق توانست، به خوبی شخصیت و افکار امام موسی صدر را بشناسد...».

■ او با دوستی صادقانه، مردم را در بر می‌گرفت

اینک موسم آن است که در توصیف شهید سیدعباس موسوی، زمام سخن را به شهید سید حسن نصرالله بسپاریم. هم او که به نوعی تربیت یافته موسوی بود و در طول ۳۰ سال زعامت حزب‌الله پس از شهادت وی، این سازمان را به اوج رشد و شکوفایی رساند و سرانجام چون او فرجامی خوین یافت:

«سیدعباس مردم را دوست می‌داشت و نسبت به آنان اخلاص داشت. لذا از یک منبر به منبر دیگر و از روستایی به روستای دیگر می‌رفت و گویی خادم مردم بود که رنج‌های آنان را برطرف می‌سازد و زخم‌های‌شان را التیام می‌بخشد. او یک فرد خاکی بود که همانند مردم زندگی می‌کرد و با زبان ساده سخن می‌گفت و از الفاظ پیچیده در گویش خود، دوری می‌کرد. همیشه با لیخند با مردم روبه‌رو می‌شد و از سر دوستی صادقانه آنان را در بر می‌گرفت. بزرگان را بزرگ می‌داشت و کودکان را احترام می‌کرد و بدون هیچ خستگی، به آنان گوش می‌کرد و از رنج‌های مردم غمگین می‌شد و از خرسندی آنان خوشحال می‌شد. به قلب مردم نزدیک بود، به عبارت دیگر در قلب‌ها جای داشت و حتی مالک آنها بود. لذا متقابلاً مردم نیز او را دوست و نسبت به وی اخلاص داشتند. به نظر من، ویژگی بارز سید، خاکی بودن و تواضع او بود که سیر عشق مردم را به او تفسیر می‌کرد. به طوری که شهادت او، فاجعه بزرگی برای آنها شد. او در روزهای آخر که مسئولیت دبیر کلی حزب‌الله را به عهده گرفته بود، پیشتاز خدمت به مردم و رسیدگی به امور آنان بود. او توانست با شخصیت ویژه و بازی که داشت، خط ارتباط عاطفی و فکری شکنجه‌شدگان، پامال‌شدگان و مستضعفان در لبنان برقرار کند. شهید سیدعباس نسبت به دردها، رنج‌ها، آرزوها و خواسته‌ها، دیدی فراگیر و جهانی داشت و اخبار مسلمانان را در همه جا پیگیر می‌شد و با آنان ارتباط برقرار می‌کرد. بسیاری می‌گفت: بیابید ببینیم چه باید بکنیم.

وی در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل، در ایران جنگید و به پاکستان، کشمیر و افغانستان رفت و به شدت مجاهدان و جنبش‌های اسلامی دنیا را دوست می‌داشت و با جدیت برای ایجاد وحدت حقیقی بین مسلمانان تلاش می‌کرد و امیدوار بود بتواند، در همه صحنه‌ها و جبهه‌ها حاضر باشد. قلب، امید و آرامش، خیلی بزرگ‌تر از میزان امکانات، شرایط و عمر کوتاه او بود. جنبش مقاومت اسلامی، منبر، محراب، عبادتگاه و مسجد او بود، به طوری که از او آسانی دیگر ساخته بود. مسئله مقاومت اسلامی، همه دغدغه او بود. اینکه چگونه به آن کمک کند؟ و این حرکت ادامه یابد؟ و گسترش داده شود؟ و چگونه فراگیر شود تا بتواند اسرائیل را ریشه کن کند؟ او برای مقاومت، بیش از پیش فداکاری کرد و بالاخره خون خود را در راه آن ریخت، تا الهام‌بخش و شاهد و شهید بماند...».

■ مردم فلسطین، او را از خود فلسطینی‌تر می‌دیدند!

در قلموس حزب‌الله، دفاع از فلسطین، همواره در عداد فرائض دینی و انسانی قلمداد شده است. شاهد این امر، پیشینه این گروه از بدو تأسیس آن تا امروز است. در این میان ام‌ابی‌ بی‌تردید شهیدسید عباس موسوی در تثبیت این امر، نقشی ویژه داشته است. زنده‌یاد احمد جبرئیل، رهبر جبهه خلق برای آزادی فلسطین، در این‌باره آورده است:

«ویژگی‌های بارز عباس موسوی عبارت بود از شجاعت، پایدردی، روحیه مبارزه و پیکار در راه حق. او را رهبری مجاهد و خستگی‌ناپذیر می‌دیدم که همواره سعی می‌کرد روحیه رزمندگان مقاومت لبنان و فلسطین را تقویت کند. هنگامی که جبهه‌های جنگ و محورهای استقرار رزمندگان مقاومت در لبنان زیر بمباران اسرائیلی‌ها بود از محورها بازدید می‌کرد و اسلحه‌ای را پس از آن می‌کشید. همواره احساس می‌کردم، بین من و او، پیوندهای روحی و معنوی زیادی وجود دارد. بسیار صادق و مخلص بود و با اقشار گوناگون مردم، به‌ویژه رزمندگان مقاومت، رفتاری همراه با تواضع، اخلاق نیکو و انسانی داشت. او یک رهبر عملیاتی به تمام معنا بود که در جبهه‌های نبرد جنوب لبنان، عمامه از سر برمی‌داشت و اسلحه به دست می‌گرفت و همدوش رزمندگان مقاومت می‌جنگید. فرزندم جهاد جبرئیل، عاشق سید بود و وقتی خبر شهادت او را شنید، فوق‌العاده متأثر شد و اصرار کرد، همراه ما من به لبنان بیاید و در مراسم تشییع سید شرکت کند. ما جلسات مشترک زیادی داشتیم که خاطرات آنها هرگز از یادم نمی‌رود. در این جلسات درباره شیوه‌های مؤثر مقابله با توطئه‌های کشورهای عربی، غربی و برخی محافل فلسطینی، برای توقف حرکت انقضاخه در سرزمین‌های اشغالی، گفت‌وگو می‌کردیم. چندی قبل از شهادتش و به هنگام برگزاری کنفرانس صلح مادرید در سال ۱۹۹۱، در اجلاس گسترده احزاب و جنبش‌های عربی و اسلامی در تهران شرکت کردیم و سید با سخنرانی و نیز گفت‌وگو با هیئت‌های شرکت‌کننده، سعی کرد برای پیشبرد مبارزات ملت فلسطین، راهکارهای

۹جوان | شماره ۲۲۴۴

منطقی و شجاعانه‌ای را مطرح کند. من و سید در حاشیه این اجلاس توافق کردیم، تا جایی که در توان داریم، در لبنان و سوریه به فعالیت‌های ضد صهیونیستی خود ادامه دهیم. سید زمانی که به بیروت برگشت، توانست عده زیادی از مردم لبنان را به حمایت از انتفاضه فلسطین و مخالفت با مقررات اجلاس مادرید بسیج کند و تظاهرات اعتراضی مهمی را به راه بیندازد. حضور دائمی و فعال سید در صحنه پیکار با صهیونیست‌ها و تلاش خستگی‌ناپذیر برای تحقق اهداف و خواسته‌های امت اسلامی، باعث شده بود مردم فلسطین او را از خودشان هم فلسطینی‌تر بدانند! او بسیار آرزمان‌گرا و دوراندیش بود و می‌گفت: جهاد ماقط برای آزادسازی بیت‌المقدس از چنگال رژیم صهیونیستی است، چون قدس اولین قبله مسلمانان و سومین حرم شریف الهی است. در دیدارهای خصوصی به من می‌گفت: پدر و مادرش از سادات علوی و از نسل اهل بیت(ع) هستند، بنابراین او نمی‌تواند از فلسطین چشم‌پوشد...».

■ اگر توان روحی او نبود، حزب‌الله با نمی‌گرفت

بی تردید نضج‌گیری «حزب‌الله» و آمادگی سازمان آن برای توسعه و کارآمدی هر چه بیشتر، مرهون تلاش‌های بی‌وقفه و مداوم شهید موسوی است. این موضوعی است که جمله دوستان و مرادوان آن بزرگ، بر آن صحه نهاده‌اند. زنده‌یاد حسین شیخ الاسلام، سفیر سابق ایران در سوریه، در این فقره اذعان دارد: «سیدعباس آدم عیبیی بود. اگر عشق، عرفان، دلدادگی و توان روحی او نبود، حزب‌الله با نمی‌گرفت. او شجاع و اهل خطر بود. یک روز به همراه سیدعباس، به روستای میدو رفتم. حزب‌الله از آنجا، در مقابل ارتش رژیم صهیونیستی دفاع می‌کرد. وقتی وارد این روستا شدیم، من به خودم ارز بدم! اسرائیل تک تک خانه‌ها را با توپخانه زده بود. آن وقت ۲۰ جوان ۱۲ تا ۲۰ ساله از این روستا دفاع می‌کردند. سیدعباس برای آنان، غذا و کنسرو آورده بود و هم‌زمان، تیربار اسرائیل بالای سر ما بود! شب که برگشتیم، مقر حزب‌الله را در مسیر بیروت – دمشق زدن و کل ساختمان ویران شد. اسرائیل فکر می‌کرد، سیدعباس موسوی به مقر آمده است. وقتی با سیدعباس به شهر صور و خانه او می‌رفتم، آنجا هم احتمال خطر بود. همسر سید عباس موسوی، دختر عمویی می‌شد. در مسیر که با سیدعباس موسوی می‌رفتم از همسر سید عباس پرسیدم: از این نمی‌ترسید که به جبهه بروید و شهید شوید؟ خاتم گفت: من از خدا خواسته‌ام که اگر قرار باشد سید عباس شهید شود، با هم شهید شویم و همین‌طور هم شد. در روزی که ماشین سیدعباس مورد اصابت موشک قرار گرفت، جالب اینجاست که هم راننده و هم محافظ توانستند خودشان را نجات دهند، ولی سیدعباس، همسرش و پسرشان که معلول بود و اگر می‌ماند برای بازمانده‌ها دردسر می‌شد، شهید شدند!...».

■ وقتی سیدحسین، جانشین سید عباس شد...

بی تردید گزینش شهید سیدحسین نصرالله به جانشینی شهید سیدعباس موسوی، یکی از بهترین و مؤثرترین گزینش‌ها در تاریخ حزب‌الله به شمار می‌رود. چون و چون این انتخاب در دورانی حساس، اینچنین در خاطرات شیخ الاسلام انعکاس یافته است:

«وقعی که سیدعباس موسوی شهید شد و خبر شهادتش به ایران رسید از طرف حضرت آقا دستور آمد که هیئتی به لبنان برود، تا ببینند آقا کار می‌شود کرد. این هیئت به سرپرستی حضرت آقای جنتی رفت و بنده هم در خدمت‌شان بودم. همه داشتیم فکر می‌کردیم که بعد از سید عباس چه باید کرد؟ در پرواز بر به این نتیجه رسیدیم، بهترین جایگزین برای ایشان آقای سیدحسین نصرالله هستند. تقریباً برای هر موضوعی در لبنان، آقای جنتی نماینده رهبری می‌شدند. هم به خاطر اینکه ماه‌ها بهتر با یکدیگر کار می‌کردیم، هم با کار آشنا شده بودند و هم روحیه‌شان، روحیه‌انقلابی و سختی است. به‌ویژه اینکه درگیری‌های اصل و حزب‌الله، موضوع بسیار سختی بود و ما نیاز داشتیم یک قهرمان را هدایت کند، چون خون شیعه بود که ریخته می‌شد. در این سفر هم، حضرت آقا ایشان را نماینده کردند. خلاصه به فرودگاه دمشق رسیدیم. ماشین‌ها هم آماده بودند که ما مستقیم برویم و به تشییع جنازه برسیم. در تشییع جنازه دیدیم آقای شیخ محمدمهدی شمس‌الدین یک‌طرف بود، آقای سید محمدحسین فضل‌الله یک طرف دیگر! با آنها در همان جاشمورت کردیم. اول جنازه در بیروت تشییع شد و بعد در بعلبک. در منزل شیخ صبحی، جلسه‌شورا تشکیل شد. سن شیخ صبحی از همه بیشتر بود و از طرفی ممکن بود که خود ایشان مشکل بیافریند که مشکل بود. آفرید که آن‌شاءالله خدا هدایتش کند و عاقبت به‌خیر شود. جلسه تشکیل شد و شورا به اتفاق، آقای سیدحسین نصرالله را انتخاب کرد. فردا قبل از اینکه سیدعباس را به خاک بسپاریم، ایشان با عنوان دبیر کل حزب‌الله سخنرانی کرد و بسیار هم قوی سخنرانی کرد. مراسم بسیار خاصی بود و همه ما هم حالت دیگری داشتیم. حلف‌الله کرد، در رهبری حزب‌الله وقفه‌ای نیفتاد. این امر از حضرت امام درس گرفته بودم که وقتی مسئولی شهید می‌شد، قبل از اینکه او را به خاک بسپارند، جانشین او را تعیین کرده بود...».